ه) «إن معرفة عين الشاهد قبل صفته ومعرفة صفة الغائب قبل عينه»

این روایت چه می‌فرماید؟ «لایدرک مخلوق شیئا الاّ باللّه». در روایت کتاب تحف العقول حضرت علیه السلام چه فرمودند؟؛ همان روایت معروفی که باراه و باراه گفته‌ام. از اول تا آخرش همینطور پر از حکم است.

آمد و نشست، حضرت علیه السلام فرمودند: چه کسی هستی؟؛ گفت: «من شیعتکم». حضرت فرمودند: شیعیان ما سه دسته هستند. «طبقة أحبونا في العلانية ولم يحبونا في السر.

وطبقة يحبونا في السرّ ولم يحبونا في العلانية. وطبقة يحبونا في السر والعلانية»[1].

بعد توضیح دادند و سومی را فرمودند: خدا برای این سومی‌ها، باران می‌فرستد. «وبهم تمطرون»، کبریت احمر هستند، «وعلموا اوائل الكتاب»؛ احتمال دادیم که یعنی خداوند متعال آنها را بر حروف مقطعه آگاه کرده است. یکی از محتملات این بود. «یستخرج القرآن» را داشتیم، حضرت علیه السلام، در این حدیث به آن اشاره کردند. در برخی از نسخه‌ها دارد «تاویل الکتاب» و در برخی از نسخه‌ها «اوائل الکتاب» دارد. یعنی همان فواتح السور.

بعد آن مرد چه گفت؟؛ محضر امام معصوم علیه السلام گفت که من از سومی هستم! حال حضرت چه اوصاف بالا بالایی برای اینها گفته‌اند! او دیگر خوش سلیقه بود! اما محضر ائمه علیهم السلام

نمی‌توان خوش سلیقه بود. آنجا نمی‌شود. «انّ‌الناقد بصیر بصیر»[2]. می‌گفتند: مرحوم آقای بروجردی، اواخر عمرشان، خیلی گریه می‌کردند و می‌گفتند روایت دارد که «الناقد بصیر بصیر»! دیگر محضر خدا نمی‌توانند پُز بدهند که من چه کارهایی انجام داده‌ام! مؤمنین چه قضایایی اینجا مومنین دارند! که حال بنده وارد‌ش نمی‌شوم. گاهی حالی برایشان پیش می‌آمد که می‌گفتند: من در زندگی به قدری دقت کرده‌ام که حال دیگر حاضر هستم بگویم فردای قیامت «عاملنی بعدلک»! آن وقت خوابهایی که دیده شد! حال وارد‌ش نمی‌شوم. این جور نیست! ناقد بصیر است.

خب [برگردیم به روایت تحف]، این آقا محضر امام علیه السلام بودند و حضرت هم بالاترین تعریفها را برای شیعیان خودشان در سرّ‌وعلانیت فرمودند، او هم گفت: من از دست سوم هستم ات این جور گفت، حضرت علیه السلام فرمودند: «تلك خلال»؛ آنها اوصافی دارند. به ادعا که نمی‌شود همینطور بگویی من هستم. بعد پرسید که آنها چیست؟ مکرر گفته‌ام که ما به ذهنمان می‌آید که وقتی بگویند خصلت شیعیانشان چیست، اولین آن، اعتقاد به امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است! خیلی عجیب است. حضرت علیه السلام فرمودند: اولین علامت شیعیان ما این است: «أولها أنّهم عرفوا التوحيد حق معرفته وأحكموا علم توحيده»؛ اینها اهل توحید هستند. این آب پاک بر سر امثال بنده است! یعنی شما که توحید ندارید، آن جور نیستید. این جور باید باشید. ان شاء الله خداوند متعال به برکت شما، به هم شما بدهد و طفیل شما هم به بنده بدهد.

حال مقصود الآن من اینها نبود. اینها مقدمه بود. بعد حضرت علیه السلام برای اینکه توحید را توضیح بدهند، فرمودند باید خدا را بشناسد. نمی‌توانید بگوید ایمان دارم ...؛ «لیس للسائل أن يسأل عن الايمان ما هو حتى يعلم الايمان بهن»[3] «وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمَ يَدَّعِ أَحَدٌ مِنَ الْخَلْقِ»[4]. حضرت علیه السلام بعد شروع می‌کنند همه راه‌ها را می‌بندند. اگر حدیث را ندیدید، نگاه کنید. حضرت فرمودند: «ومن زعم أنه يعرف اللّه بالاسم دون المعنى فقد أقر بالطعن، لان الاسم محدث. ومن زعم أنّه يعبد الاسم والمعنى فقد جعل مع اللّه شريكا ...»؛ هرچه راه مفروض اذهان ما بود، همه را فرمودند کفر و شرک و الحاد است! تا آنجا که می‌گوید: گفتیم پس چه شد؟! راهی که نماند! حضرت علیه السلام، یک راهی را مشخص می‌کنند؛ فرمودند: «وطلب المخرج موجود إن معرفة عين الشاهد قبل صفته ومعرفة صفة الغائب قبل عينه»؛ حال «معروف عند کل الجاهل» را کنار این بگذارید. «ان معرفة عين الشاهد قبل صفته، معرفة صفة الغائب قبل عينه». بعد برای اینکه توضیح بدهند، فرمودند: «تعرفه وتعلم علمه»؛ «علمَه» یا «عَلَمَه» است. آقای طباطبایی هم در رساله خودشان این را دارند. به گمانم «علمه» درست است. نمی‌دانم در نرم‌افزارها چه اعرابی گذاشته‌اند.

شاگرد: «علمه» است.

استاد: بسیار خب! منظورم اینجا است: «تعرف نفسك باللّه لانّك أثر من آثاره ال تستغنى عنه في ذهن والا خارج والا تعرف نفسك بنفسك من نفسك»؛ حتی خودت را هم با او می‌شناسی. خودت را با خودت نمی‌توانی بشناسی. یعنی گویای وجوهی دارد. یک معنایش این است که حتی علم حضوری نفس به ذات خودش هم مسبوق به علم الهی او به مبدأ است. «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»[5].

، «أَنَا اللَّهُ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»[6] این تعبیرها شوخی نیست!

خب، اگر به این صورت است، حضرت علیه السلام یک مثالی می‌زنند: مثال حضرت یوسف را می‌زنند. ببینید: «معرفة عين الشاهد قبل صفته»؛ برادرها چه کسی را می‌دیدند؟ الشاهد را؛ او حاضر بود. یوسف را می‌دیدند اما صفت او را نمی‌دانستند. صفت او چه بود؟ «هذا الحاضر الشاهد یوسف اخوکم». فرمودند: یوسف را با چه شناختند؟ با خودش. چه گفت؟ گفتند: «قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ»[7]. خیلی مثال عجیبی است که حضرت زدند. این حدیث در معرفت هنگامه است! اینکه بشر یک معرفتی به خداوند متعال دارد که همان مذکّرش است؛ خود حضرت یوسف می‌گوید: «انا یوسف»! ولی هست. این جور نیست که نباشد ولی منافاتی با «كانَ النّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»[8] ندارد. در تفسیر البرهان هست. حضرت علیه السلام فرمودند نه مهتدی بودند و نه گمراه بودند. در خیلی از آن روایات بود که «کانوا ضالا»؛ گمراه بودند. در تفسیر برهان یک عبارتش این است: «كان قبل نوح (عليه السلام) أمة واحدة على فطرة اللّه؛ لا مهتدين، و لا ضلال»[9]؛ می‌گوید در نسخ محمد شیبانی دارد: «بل في حيرة»؛ یعنی در تحیر بودند. این تحیر هست و لذا «معرفة عين الشاهد» موجود است، اما تا اینکه بیایند به «أنت یوسف» برسند، باید دم و دستگاهی طی بشود.

---

[1]. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ج 1، ص ۳۲۵.

[2]. شیخ صدوق، الإختصاص، ج ۱، ص ۳۴۱: «أَخْبَرَنِي الْعَلَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْقِرَمِيصِرِيُّ».

[3]. ابن شعبه بحرانی،تحف العقول، ج ۱، ص ۳۲۶.

[4]. عیاشی، تفسير عياشی، ج ۲، ص ۴۰.

[5]. ق، آیه ۱۶.

[6]. الانفال، آیه ۲۴.

[7]. یوسف، آیه ۹۰.

[8]. البقرة، آیه ۲۱۳.

[9]. علامه بحرانی، البرهان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۴۵۱.

بازبینی #2
ایجاد شده 7 ژانویه 2025 15:56:50 توسط ... .
به روزرسانی شده 8 ژانویه 2025 15:08:24 توسط ... .